

مقدمه

در ایامی که این سطور نوشته می‌شوند کمبود دارو در سطح کشور، بسیاری از هموطنانمان را با مشکل مواجه کرده است. مدت‌ها بود که گاه‌گداری دو یا سه داروی اساسی ناگهان کم می‌شد. یکروز در تمام داروخانه‌های شهر کاربامازپین نایاب بود، عرضه این دارو که شروع شد، فنی توئین کامپاند نایاب گردید و مثلاً لووتیروکسین و فنی توئین هم به هم‌چنین. خلاصه این کمبودهای متناوب کم‌کم داشت نظمی می‌گرفت! که یکباره همه چیز با هم نایاب شد. از گلی‌بنکلامید و متی‌مازول گرفته تا هر داروی دیگری که به نظر تان برسد مثلاً قرص سرماخوردگی بزرگسالان.

فیلمنامه

مدخل:

قاعده: بعضی اقلام داروئی اغلب کمیاب است. استثناء: بعضی داروها بعضی وقتها به بعضی دلایل نایاب و ناباب! می‌شوند.

■ روز - صبح - خارجی

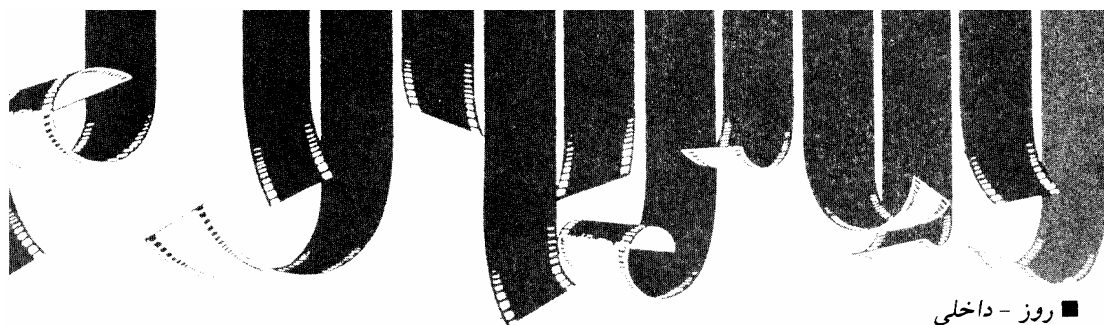
آقائی با عجله در حال عبور از خیابان است. چند ماشین به سرعت از کنار او می‌گذرند. بعضی‌هایشان ترمز می‌کنند و به مرد به حالت اعتراض چیزی می‌گویند. از یکی می‌شنویم که مگر حواسش پرت است. چهرهٔ مرد خسته و درمانده است و کاغذی در دست دارد.

■ روز - داخلی

همان آقا وارد یک داروخانه می‌شود. مثل اینکه جا خورده باشد برمی‌گردد و به صفتی که انتهایش باید در خارج داروخانه باشد نگاه می‌کند و با خستگی، طوری که انگار خود را می‌کشد، به طرف در خروجی و احتمالاً انتهای صفت می‌رود.

■ روز - صبح - خارجی

خانمی از اتوبوس پیاده می‌شود. کمی دوروبرش را نگاه می‌کند و انگار که مسیر خود را پیدا کرده باشد، با قدم‌های تند در پیاده‌رو به سوی می‌رود.



■ روز - داخلی

همان خانم وارد داروخانه‌ای می‌شود و به طرف پیشخوان می‌رود. آقای از آنطرف پیشخوان با اکراه به طرفش می‌آید. بعد از نگاهی کوتاه جملاتی را می‌گوید که ما متوجه نمی‌شویم و با دست به قفسه خالی داروها اشاره می‌کند. خانم نسخه را برمی‌دارد و از داروخانه خارج می‌شود.

■ روز - داخلی

همان آقای اولی در صف به پیشخوان رسیده است. مردی با روپوش سفید، بعد از دیدن نسخه‌اش، سری تکان می‌دهد و چیزی می‌گوید. به صحنه نزدیک می‌شویم. صداها بلند شده‌اند. مرد نسخه به دست بلند بلند که به تدریج به داد زدن تبدیل می‌شود می‌گوید: «یعنی چی نداریم. از دیروز تا بحال هر چی داروخانه در شهر بوده، گشتم. پس این داروخانه‌تان به چه درد می‌خورد. من مادرم مریض است. مگر نمی‌فهمید.» حالا دیگر صدایش می‌لرزد و گویی می‌خواهد گریه کند. «آقا پس من چکار کنم؟ تو را به خدا یک دفعه دیگر ببیند شاید...» مرد روپوش سفید که در ابتدا کمی عصبانی شده بود با حالتی درمانده می‌گوید: «آقای عزیز! گفتم که این داروها را نداریم. این داروخانه دولتی است. ما اصلاً برای این اینجا هستیم که مشکل شما را حل کنیم.» مرد این‌بار مثل اینکه دیگر تعادلش را از دست داده باشد رو به بقیه مراجعان داروخانه: «معلوم نیست که داروها را چکار می‌کنند؟» دیگر صدای مرد را نمی‌شنویم، مرد را در حالی که زیرلب با عصبانیت چیزهایی می‌گوید، دز

حال خروج می‌بینیم.

■ روز - ظهر - خارجی

خانم اولی وارد داروخانه دیگری می‌شود. به فاصله کوتاهی خارج می‌شود. وارد داروخانه‌ای دیگر شده و سپس خارج می‌شود. بعد از چند ورود و خروج به چند داروخانه دیگر او را در صف همان داروخانه دولتی که مرد اول را دیده بودیم، می‌بینیم. در همان لحظه‌ای که او در انتهای صف می‌ایستد، همان مرد را در حال خروج و گفتن چیزهایی زیرلب می‌بینیم.

■ روز - داخلی

خانم روپوش سفیدی نسخه را از خانم تحویل می‌گیرد و بعد از چند لحظه به او پس می‌دهد. خانم، نسخه به دست خشکش زده و مات و مبهوت مانده است. بعد از چند لحظه به خود می‌آید و به تدریج همان حرکات و حالات مرد را پس از اینکه نسخه را دستش داده بودند از خود بروز می‌دهد. اما صدایش را نمی‌شنویم. در هنگام خروج دارد چیزهایی زیرلب می‌گوید.

■ روز - داخلی - آمفی تاتر دانشگاه

جوانی در حال سخنرانی است. پس از چند لحظه مردی برمی‌خیزد و اعلام می‌کند که «پایان نامه آقای دکتر... با درجه عالی مورد قبول هیئت قضات قرار گرفته است.» عده‌ای را در حال دست زدن می‌بینیم.

■ روز - داخلی

همان جوان را که اکنون دکتر داروساز است با روپوش سفید در داروخانه می‌بینیم. در نمایی که



می بینیم فقط صورت جوان و دستهایی که نسخه‌هایی را به ترتیب به او تحویل می‌دهند دیده می‌شوند. او پس از نگاه کوتاهی اکثرشان را به صاحب نسخه برمی‌گرداند و فقط یکی دو تا از حدود ۲۰ نسخه‌ای که می‌خواند، می‌گیرد، دور یک داروی آنها را خط می‌کشد و کنار می‌گذارد. حالت صورت جوان در ابتدا معمولی است، به تدریج ناراحت و خسته می‌شود و در نهایت عصبی نشان می‌دهد. با آخرین نسخه او را می‌بینیم که بلند شده و داد می‌زند. برمی‌گردیم و در مقابل او همان مردی را می‌بینیم که در ابتدا او را در حال دادزدن در داروخانه دیده بودیم.

■ روز - داخلی

همان جوان دکتر داروساز در خانه مشغول صحبت با تلفن است. از متن گفتگوها برمی‌آید که هرکدام از اقوام و دوستان دارویی می‌خواهند و می‌گویند و او در حال یادداشت کردن است. دست آخر او را در حالی که با عصبانیت گوشی را روی تلفن می‌کوبد می‌بینیم و سپس از خانه خارج می‌شود.

■ شب - خارجی

جوان در حال قدم زدن در خیابان است و به فکر فرو رفته است.

■ روز - داخلی

در افکار جوان به زمان دانشجویی او برمی‌گردیم. او را با قیافه‌ای کمی جوان‌تر و کمی شاداب‌تر می‌بینیم که در کلاسی مشغول صحبت کردن است و بقیه به مقاله او گوش می‌دهند: «... در واقع هدف جلب رضایت خدا و خدمت به خلق خدا است. باید همواره شرافت، وجدان شغلی و دین خود را در نظر داشته

باشیم و بعد از فارغ‌التحصیلی بدون فراموش کردن اهداف و آرمانهایمان به سلامت جامعه کمک نماییم. امیدوارم که اگر روزی بیمار تنگدستی در داروخانه به من مراجعه کرد، داروی او را به رایگان تقدیم کنم. توضیحات کافی را با بیماران در میان بگذارم و وظیفه خود را به عنوان حلقه‌ای از زنجیره بهداشت و درمان کشور به نحو احسن ایفا نمایم...»

■ روز - داخلی

یکی از دوستان همان جوان که در جلسه به صورت مشخص تری دیده بودیم، در دفتر کاری نشسته است. قبل از ورود به اتاق، تابلوی «دفتر برنامه‌ریزی تولید و توزیع دارو» را دیده‌ایم. کلافه و سردرگم است، مرتب تلفن اتاقش زنگ می‌زند. از جا بلند می‌شود و به طرف اتاقی دیگر که اتاق رئیس است می‌رود.

■ روز - داخلی

رئیس با چهره‌ای برافروخته و صدایی بلند: «آقای دکتر، پس شما به چه درد می‌خورید. الان مدتی است که مرتباً گزارش می‌رسد، مرتباً تلفن می‌شود، که چی؟ این دارو نیست. آن دارو نایاب شده پس شما چکاره‌اید؟».

مرد جوان می‌گوید: بله ولی جناب‌عالی خودتان می‌دانید که سال گذشته چقدر به ما ارز دادند. تازه همان راهم بانک‌ها دیر گشایش کردند و بالاخره شرکت‌های خارجی به علت مشکلاتی که با بانک‌های



ما داشتند به ما جنس نفروختند. خوب، حالا هم دارو نیست دیگر.»

رئیس با طعنه: «بله، البته این را اگر چند ماه دیگر می‌گفتید، بهتر بود! وظیفه شما در دفتر برنامه‌ریزی این بود که با توجه به همین موارد، برنامه‌ریزی را براساس کمبود انجام می‌دادید و از قبل تمهیدات لازم را برای اینکه حداقل مشکلات بروز کند، فکر می‌کردید. حالا بیاید ببینیم چه کار از دستمان برمی‌آید.»

■ روز - داخلی

مردی سفیدپوش در داروخانه با خبرنگاری صحبت می‌کند.

خبرنگار: آقای دکتر چرا داروخانه‌های خصوصی اغلب داروهای مورد نیاز مردم را ندارند.

ج ... مدتهاست که شرکت‌های توزیعی، داروی زیادی توزیع نکرده‌اند و در مجموع داروهای مهمی به دست من نرسیده است و این سبب شرمندگی‌ام در برابر بیماران شده است. اگر دارو به مقدار کافی در اختیار ما قرار بگیرد، حتماً در اختیار بیماران قرار خواهیم داد.

■ روز - داخلی

آقایی وارد داروخانه‌ای خصوصی می‌شود، نسخه‌ای را جلوی صاحب داروخانه می‌گذارد از حرکات و علائم رد و بدل شده می‌فهمیم که جواب منفی داده شده است. اما بعد از چند جمله که ما نمی‌شنویم همان آقا بعد از پرداختن مبلغ زیادی پول، جعبه‌ای را تحویل می‌گیرد. اما بیرون نمی‌رود. کاغذی را از جیبش بیرون آورده، جلوی صاحب داروخانه که

حالا دستپاچگی و هول شدنش هویدا است، می‌گذارد. صدائی را با این مضمون می‌شنویم «سلام آقای بازرس!»

■ روز - داخلی

بازرس در انبار داروخانه می‌چرخد و از هر دارویی چند جعبه‌ای می‌بیند. می‌گوید «البته آنقدر زیاد نیست که بگوییم احتکار کرده‌اید» بازرس گویی به حرفهای او گوش نمی‌کند، مشغول نوشتن چیزهایی روی یک کاغذ است.

■ روز - داخلی

خانمی مشغول صحبت با تلفن است پشت سر او تابلوی شرکت پخش ... را می‌بینیم. اما اسم شرکت پشت سر خانم است و دیده نمی‌شود. خانم می‌گوید: آقای دکتر شما که مسئول کارخانه ... هستید باید بدانید که کمبود این دارو مردم را با مشکل جدی روبرو کرده». صدایی از آنطرف خط: مگر ... الان کم است؟ و قیافه مبهوت خانم در حالی که با حیرت خیره مانده است.

■ روز - داخلی

بحث در دفتر کارخانه دارویی. این که اینجا کارخانه است را از سالی می‌فهمیم که چند دستگاه پرس قرص و کپسول پرکن، در گوشه‌های آن قرار دارد. اکثر آکار نمی‌کنند و فقط یک دستگاه پرس قرص فعال است. وارد دفتر می‌شویم. چند نفر با روپوش سفید آنجا نشسته‌اند.

نفر اول: الان مواد اولیه ۲ تا از قرص‌ها و مواد



جانبی ۳ تایی دیگر را تمام کرده ایم و بنابراین تولید نداریم.

نفر دوم: تازه آن یکی را که با ارز شناور وارد کرده ایم گران تر از نرخ مصوب درمی آید و تا دولت سوسپید آن را ندهد نمی توانیم بسته بندی کنیم و به بازار بدهیم.

نفر سوم: به علاوه من شنیده ام که قرار است قیمت دارو گران شود. بعضی شرکت های پخش و خیلی از داروخانه ها، دارو ها را نگه داشته اند تا بعد از تغییر قیمت، آنرا عرضه کنند. تازه در این موقعیت بحران اقتصادی برای کارخانه، اگر ما هم محصولا تمان را با قیمت جدید بفروشیم به نفع ماست. حداقل نقدینگی خرید های سال آینده با ارزش شناور را می توانیم تامین کنیم.»

■ روز - داخلی

همان آقای اول فیلم نامه، در حال خواندن

روزنامه:

امید ۷۲/۲/۱۲:

کدام ظالمی دارو های مورد نیاز مردم را به ناصر خسرو می فرستد؟ آیا نیرو های انتظامی از دستگیری عوامل پشت پرده این کار عاجزند؟

رسالت ۷۲/۲/۱۶:

پس چه کسانی در کنترل، تنظیم، تولید و واردات دارو های حیاتی مسئولند و چرا دارو های حیاتی که به جان انسانها وابسته است، به یکباره نایاب و یا به چند برابر قیمت افزایش پیدا کرده است؟

همشهری ۷۰/۱۲/۳ - شاید هیچکس نتواند، ناامیدی و درماندگی کسی را که به همه داروخانه های تهران مراجعه کرده و دارو های مورد نیاز خود و یا بیمار بدحال منتظر در خانه اش را نیافته است، درک کند.

اطلاعات ۷۲/۲/۱۴:

نامه سرگشاده انجمن داروسازان ایران به رئیس

جمهوری:

... انجمن داروسازان ایران بنا بر مسئولیت و وظیفه خطیری که در دفاع از حقوق حقه بیماران، درمندان و داروسازان کشور به عهده دارد، نسبت به کمبود دارو در مملکت بسیار نگران بوده و احساس می نماید عوارض ناشی از این معضل ضمن به مخاطره انداختن جان انسانهای نیازمند، انجام خدمات دارو درمانی داروسازان در واحد داروخانه را نیز غیر عملی ساخته است...

■ روز - خارجی

مردی به طرف همان داروخانه دولتی اول می رود - خانمی به طرف همان داروخانه اول می رود. صورت جوان روپوش سفید درهم می رود - مردی از اتاق «دفتر برنامه ریزی ...» به طرف اتاق رئیس می رود - بازرس در انبار یک داروخانه می گردد. خانمی با تلفن صحبت می کند، چند نفر در دفتری نشسته اند. یک نفر روزنامه می خواند و ...

۷۲/۳/۱۵